





نقش‌های آرخر

شرح کوتاهی از وقایع منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی

تهیه و تدوین:

مهدی آقایی

سرشناسه:	
عنوان و نام پدیدآور:	
مشخصات نشر:	اصفهان: نشر دارخوین، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری:	
شابک:	
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	
موضوع:	
رده بندی کنگره:	
رده بندی دیویی:	
شماره کتابشناسی ملی:	
وضعیت رکورد:	فیا



نفس های آخر

شرح کوتاهی از وقایع منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی

شماره تماس مرکز پخش:

۰۹۱۳۷۸۷۳۵۱۷

۰۹۱۳۴۲۲۳۲۳۹

«کلیه حقوق

مادی و معنوی اثر

برای ناشر محفوظ است.»

به قلم: مهدی آقایی

ناشر: دارخوین

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۴۰۱

شابک: ۹۷۸-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰

قیمت: ۷۰,۰۰۰ تومان

تذکره

۷	مقدمه
۹	۱۷ دی ماه ۱۳۵۶/ سرخ و سیاه مطلق
۱۲	۱۹ دی ۱۳۵۶/ آغاز شده بود
۱۴	۲۹ بهمن ۱۳۵۶/ بیز بوشاهی ایسته میروخ
۱۶	۱۹ مرداد ۱۳۵۷/ این هم یک نخستین
۱۷	۲۸ مرداد ۱۳۵۷/ گوزن ها در آتش
۱۹	۱۳ شهریور ۱۳۵۷/ نماز برای پایان کار
۲۱	۱۷ شهریور ۱۳۵۷/ آدم یاد تیراندازی به سوی چوبه تیرباران می افتد
۲۴	۲۷ شهریور ۱۳۵۷/ اشتباهی سیری ناپذیر
۲۵	۱ مهر ۱۳۵۷/ من هم تعهداتی دارم
۲۷	۲۴ مهر ۱۳۵۷/ گسترش فضای سیاسی کشور!
۲۸	۱۳ آبان ۱۳۵۷/ به سمت دانشگاه تهران
۳۰	۱۵ آبان ۱۳۵۷/ همان توبه گرگ، همان توبه گربه!
۳۲	آذر ۱۳۵۷/ معیارها
۳۳	۱۱ آذر ۱۳۵۷/ اجتماع کنید
۳۴	۱۹ آذر ۱۳۵۷/ رفراندوم
۳۶	اواخر آذر ۱۳۵۷/ بدترین راه حل!
۳۷	۶ دی ۱۳۵۷/ همه چیز خاموش می شود
۳۸	۱۰ دی ۱۳۵۷/ خبر شگفت انگیز
۴۰	۲۲ دی ۱۳۵۷/ تولد یک شورا
۴۲	۲۶ دی ۱۳۵۷/ دررفت

۴۴	۲۶ دی ۱۳۵۷ / لازم است.....
۴۵	اول بهمن ۱۳۵۷ / کار تشکیلاتی مردمی.....
۴۷	۳ بهمن ۱۳۵۷ / نهضت مترقی!.....
۴۹	۵ بهمن ۱۳۵۷ / چقدر گرفتگی؟.....
۵۰	۵ بهمن ۱۳۵۷ / موافقت شد.....
۵۱	۷ بهمن ۱۳۵۷ / ضمن درک فیض.....
۵۲	۸ بهمن ۱۳۵۷ / بی‌درنگ خارج شدم.....
۵۳	۱۲ بهمن ۱۳۵۷ / پرواز انقلاب.....
۵۵	۱۴ بهمن ۱۳۵۷ / فرار یا استعفا.....
۵۶	۱۵ بهمن ۱۳۵۷ / قیام برضد خدا!.....
۵۷	۱۹ بهمن ۱۳۵۷ / سلام همافرها.....
۵۹	۲۱ بهمن ۱۳۵۷ / حق پیروز است.....
۶۱	۲۲ بهمن ۱۳۵۷ / رژیم متلاشی شد!.....
۶۲	۲۳ بهمن ۱۳۵۷ / بیدارتر شوید.....
۶۴	چه بخوانیم؟.....
۶۹	منابع.....



مقدمه

بی شک انقلاب اسلامی مردم ایران در سال ۱۳۵۷ یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر و شاید تاریخ ایران به حساب می آید. با وجود اینکه هنوز کسانی که در شکل گیری این واقعه تاریخی نقش داشته اند، در بین ما حضور دارند؛ اما کم کم ترکیب جمعیت به سویی پیش خواهد رفت که شاهدان آن ایام، چهره در نقاب خاک خواهند کشید و افرادی پا بر این کره خاکی خواهند گذاشت که آن ایام را درک نکرده اند.

این فرآیند طبیعی هشداری است برای خالقان آن ایام که تا دیر نشده باید آنچه در سینه دارند را برای نسلهای آینده به ودیعت بگذارند. البته برای ماندگاری این اسناد و خاطرات، لازم است هنر و ادبیات به خدمت گرفته شود.

برای نویسنده این سطور جدای از علاقه شخصی به دانستن وقایع آن ایام، همیشه، دغدغه ای بوده است که چگونه می شود به زیبایی و به درستی برای نسل نوجوان و جوان امروزی از آن زمان سخن گفت. وقتی بیشتر به لزوم وجود آثاری متناسب با ذائقه نوجوان و جوان امروزی پی خواهیم برد که با آنان دم خور باشیم و از زبان آنان بشنویم. برای نگارنده، دغدغه ای که پیش از این، از آن صحبت شد با حضور در کلاسهای تاریخ دوره دوم مقطع دبیرستان، بیشتر و بیشتر شد.

نخستین بار به درخواست ماهنامه دانشجویی پرسمان، شرح کوتاهی

از وقایع ۱۴ ماه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، نوشتیم. آن مقاله در ویژه نامه سقوط ماهنامه پرسمان منتشر شد. پس از گذشت مدتی، مسئولان پرسمان، تصمیم گرفتند از مقالات آن مجموعه کتابهای کوچک جیبی تهیه کنند. کتابهایی که برای خواندن آنها فقط نیم ساعت وقت لازم باشد! یکی از کاندیداهای این کتابها همان مقاله نفس‌های آخر بود. مقاله با کمی شرح بیشتر و در حدود ۴۰۰۰ کلمه بازنویسی شد و به همت نشر معارف منتشر گردید. اکنون با اضافاتی که مجموعاً چیزی حدود ۱۱۰۰۰ کلمه خواهد شد، این مجموعه آماده تقدیم است.

در این مجموعه از وقایع ۱۴ ماه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی ایران سخن گفته شده است. وقایع از زمان انتشار مقاله ایران و استعمار سرخ و سیاه در روزنامه اطلاعات در ۱۷ دی ۱۳۵۶ آغاز می‌شود و تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ادامه دارد.

سعی نموده‌ام علاوه بر مستندگویی، گزیده‌گویی را هم در تمام این مجموعه رعایت کنم. به‌گزینی و بازنویسی برخی از خاطرات و شرح وقایع از کارهایی است که برای نگارش این سطور انجام شده است.

برای هر واقعه، یک عنوان هم انتخاب شده است. این عنوان می‌تواند ناظر به متن نوشته شده و یا ناظر به آن واقعه باشد.

پس از بیان وقایع، در مطلبی جداگانه با عنوان چه بخوانیم، با در نظر گرفتن جامعه مخاطب نوجوان و جوان، کتابهای مفید دیگری هم در موضوع این کتاب، معرفی شده است.

امیدوارم این سطور بتواند قدمی در مسیر آشنایی با وقایع، مجاهدتها و جانفشانی‌های آن ایام به حساب آید و تاریخ را برای نسل نوجوان و جوان که به مطالب طولانی و مفصل، چندان روی خوشی نشان نمی‌دهند، به شیرینی و به درستی بازگو کرده باشد.

مهدی آقایی



۱۷ دی ماه ۱۳۵۶

سرخ و سیاه مطلق

گرچه کارتر در مبارزات انتخاباتی اش از کره شمالی، ایران و شیلی به عنوان دیکتاتورهای متحد آمریکا نام برد که در دولت وی تحمل نخواهند شد و همین باعث شده بود که شاه ایران نیز به فکر بیفتد؛ ولی پس از ورود کارتر به اتاق بیضی شکل کاخ سفید، مشاورانش به او گفتند که ایران کشوری صاحب نفت و بزرگترین متحد آمریکا در منطقه و ژاندارم خلیج فارس است پس نباید با او چپ افتاد.

این گونه بود که کارتر، فقط چند ماه بعد در نوزدهمین سفر شاه به آمریکا، او را حسابی تحویل گرفت و قول داد در ادامه سفر به مصر، سفری یک روزه به تهران داشته باشد. کارتر به تهران که آمد آن چنان از شاه تجلیل کرد که همراهانش هم نتوانستند تعجب خود را پنهان کنند! آنتونی پارسونز (سفیر وقت انگلیس در ایران) بعدها آن تملق گویی را مهوع خواند.

عباس میلانی در معمای هویدا می نویسد: چند روز قبل از چاپ مقاله نصیری در دیدارش با شاه، گزارشی در مورد واپسین اعلامیه آیت الله خمینی تقدیم کرده بود. اعلامیه به مناسبت مرگ فرزند ارشد آیت الله خمینی صادر شده بود و در آن آیت الله گفته بود که غم و درد مرگ فرزند در مقابل غمی که به خاطر جنایات رژیم پهلوی در ایران احساس می کند، یکسره رنگ می بازد. اما با تملق کارتر آنچنان امر بر شاه مشتبه شده بود که دچار اعتماد به

نفس کاذب شد و به یک انتحار سیاسی دست زد. فقط یک هفته بعد از سفر کارتر بود که دستور داد متنی با محتوای حمله به روحانیان نوشته شود و از میان سه نمونه تهیه شده خود متن نهایی را آماده کرد. متن به دستور وزارت دربار در شماره ۱۵۵۰۶ روزنامه اطلاعات در ۱۷ دی ۱۳۵۷ با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» و با امضای رشیدی مطلق منتشر شد. گرچه هیچ‌گاه نویسنده اصلی مقاله مشخص نشد. شاه حتی پس از گریختن از ایران، از این عنوان ناخشنود نیست؛ زیرا در کتاب پاسخ به تاریخ، عنوان فصل مربوط به وقایع ماههای پایانی حکومت خود را اتحاد نامقدس سرخ و سیاه انتخاب می‌کند. البته روزنامه اطلاعات در برابر دستور چاپ این مقاله خیلی مقاومت کرده بود ولی نهایتاً مجبور شد آن مقاله را چاپ کند، البته نه در صفحه اول، در صفحه هفتم!

شاید گزارش عباسعلی خلعتبری، وزیر امور خارجه وقت در تصمیم شاه بی تأثیر نبوده است. خلعتبری از سفارت ایران در عراق گزارشی دریافت کرده بود که آیت‌الله خمینی در یکی از تازه‌ترین فتوهایش، سلطنت را غیرشرعی دانسته است و این فتوا در چاپ جدید رساله عملیه خواهد آمد.

در متن آن چنان کینه توزانه و بیمارگونه به امام خمینی توهین شده بود، که مردم، کامیون حمل روزنامه را در ورودی شهر قم به آتش کشیدند. در این متن از امام به عنوان «مردی ماجراجو ولی بی اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و به خصوص جاه طلب» یاد شده بود؛ «مردی که سابقه‌اش مجهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی مقام کشور، با همه حمایت‌های خاص، موقعیتی به دست نیاورده بود، در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی که هست، خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند...»

این مقاله امام خمینی را غیر ایرانی (هندی) و شاعری خوانده بود که به خاطر غزلهایش مورد سرزنش مراجع دیگر بوده است. امام را طرفدار مالکان

بزرگ و عمده و نیز مخالف جدی با آزادی زنان، همکار حزب توده و عامل بیگانه دانسته است.

این نوشته فقط جملات بالا را شامل نمی‌شد و مشتمل بر این سطور هم بود: آنچه مسلم است شهرت او به نام غائله ساز پانزده خرداد، در خاطر همگان مانده است. کسی که علیه انقلاب ایران و برای اجرای نقشه استعماری سرخ و سیاه کمر بست و به دست عوامل خاص و شناخته شده علیه تقسیم املاک، آزادی زنان و ملی شدن جنگلها وارد مبارزه شد و خون بی‌گناهان را ریخت و نشان داد هنوز کسانی هستند که حاضرند خود را صادقانه در اختیار توطئه‌گران و عناصر ملی بگذارند.^۱

البته ممکن است سؤال شود چرا تاریخ هفدهم دی برای انتشار این مقاله انتخاب شد؟ شاید بی ربط نباشد اگر بدانیم هفدهم دی مصادف با روز آزادی زنان و اصلاحات ارضی بود!

۱. اصطلاح ارتجاع از زمان انقلاب کبیر فرانسه در دهه پایانی قرن هجدهم میلادی رواج یافت و به طرفداری رژیم سلطنتی گفته می‌شد که در برابر انقلابیون ایستادگی می‌کردند. در سال ۱۳۴۱ ش که طرح انقلاب سفید با مخالفت روحانیت مواجه شد، محمدرضا پهلوی روحانیت شیعه را ارتجاع سیاه نامید. او قصد داشت با استفاده از تعبیر ارتجاع سرخ و سیاه، روحانیت را در نظر مردم، همدست توده‌ای‌ها و کمونیستها جلوه دهد. حکومت پهلوی پس از حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از عبارت استعمار سرخ و سیاه علیه نهضت اسلامی استفاده کرد. در مقاله روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۷ آمده: ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه ننگین ۱۵ خرداد شناخته شد.



۱۹ دی ۱۳۵۶

آغاز شده بود

پای خاطرات شاهدان آن روزها که بنشینی، برایت تعریف می کنند که مقاله ایران و استعمار سرخ و سیاه، مثل توپ صدا کرد. مردم خشمگین در قم راه افتادند و به خانه های مراجع و علما می رفتند. عصر همان روز بود که وعده مردم، خانه آقای نوری بود. توی همان جلسه بود که سخنران، برای اولین بار در قم، به جای آیت الله العظمی خمینی گفت: امام خمینی و همه هم پسندیدند. (البته این لقب، پیش از اینها در تهران و به مناسبت مراسم ترحیم حاج آقا مصطفی، عنوان شده بود) باید صحبت ها و اشعار آقای نوری خیلی جالب بوده باشد که هنوز هم افراد یادشان هست که «مه فشاند نور و سگ عوعو کند» قیام که از چهارراه بیمارستان که بعدها شد چهارراه شهدا شروع شده بود به میدان صفائیه رسید. مأموران ساواک شیشه بانک را شکستند تا بهانه حمله پیدا شود. دستور کامکار (رییس ساواک قم) مبنی بر شلیک به قصد کشت، بریدن سرشاخه های درختان برای دفاع، حرکت طلبه ای که از پشت بام برای مردم آجر می انداخت تا از خودشان دفاع کنند و سردست گرفتن جنازه شهید ۱۳ ساله تظاهرات، همگی حکایت از خیزشی جدید می داد. در همین کوچه ها با خون بر دیوارها نوشته بودند: سلام بر خمینی، مقتل شهید.

خیزش عمومی از همان ۱۸ دی شروع شده بود. مردم در ۱۸ دی شعار

می‌دادند: درود برخمینی، مرگ بر این حکومت یزیدی. و هنگامی که با نیروهای انتظامی روبه رو شدند فریاد مزدور برو گمشو سر دادند.

تحلیل‌گران داخلی که سهل است، حتی خارجی‌ها هم بعد از این قیام، اذعان کردند که در این قیام، ابتکار عمل، در دست روحانیت بوده است. گری سیک (مشاور ارشد شورای امنیت ملی آمریکا) در کتابش «همه چیز فرو می‌ریزد» می‌نویسد: «۲ روز پس از انتشار مقاله روزنامه اطلاعات، یک راهپیمایی مذهبی در قم ترتیب داده شد. تعدادی از طلاب را به قتل رساندند. انقلاب آغاز شده بود.»

روزنامه آبرور انگلستان نوشت: «این تظاهرات با آتش مسلسل پلیس در هم کوبیده شد. رسماً اعلام شد که ۶ طلبه کشته شده‌اند. یک آمار غیررسمی حکایت از ۱۱ برابر بیشتر از آن دارد.»

البته رژیم هم برای مقابله با این گونه حرکات پس از تشکیل کمیسیون امنیت اجتماعی قم تعدادی از علما را به سه سال تبعید محکوم کرد.



۲۹ بهمن ۱۳۵۶

بیزبوشاهی ایسته میروخ

رهبر انقلاب اجازه نداده بود شعله های روشن شده انقلاب، خاموش شود. دوم بهمن بود که در پیامی آتشین گفت: شاه می خواهد ثابت کند که نوکری او تحکیم شده است. روز شنبه بود و روز اول هفته و طبیعتاً همه باید می رفتند سرکارشان. اما تبریزی ها قرار گذاشته بودند بروند مسجد حاجی میرزا یوسف معروف به قزل لی و برای شهدای قم، مراسم چهلیم بگیرند. البته وقتی مردم آمدند، دیدند در مسجد بسته و دور تا دور مسجد را مأموران نظامی احاطه کرده اند. فرمانده نیروها داد زد: «در این اصطبل را ببندید» خون مردم به جوش آمد. محمد تجلا آمد جلو. خون خورش را می خورد، فرمانده هم که دستپاچه شده بود دست برد به اسلحه و ... و خون شهید، کار خودش را کرد و مراسم چهلیم شد قیام مردم تبریز. قیامی ۲۰ هزار نفری که ۷ شهید هم داد. مردمی خشمگین که شعار می دادند «بیزبوشاهی ایسته میروخ» (ما این شاه را نمی خواهیم) شروع کردند مراکز فساد و فحشا را از بین ببرند. کم نبودند کسانی که در همین جا دانستند که فاتحه رژیم خوانده شده است.

طبیعی است که قیام هایی از این دست، مجروح هم خیلی داشته باشد. اما مردم می رسیدند زخمی ها را به بیمارستان ببرند. کلید حل این مشکل در دست دانشجویان علوم پزشکی بود. سریع دست به کار شدند.

چاره کار راه انداختن بیمارستان صحرایی بود. دانشجویان بیرون شهر را برای این کار انتخاب کرده بودند.

از این زمین به بعد بود که ساسله اربعینیات شروع شد. هم در داخل و هم در خارج کشور! برپایی مراسم چهلیم تبریزی‌ها تا آن سوی مرزها هم پیش رفت. دانشجویان تگزاس هم مراسمی گرفتند که ساواک از آن گزارش داده که: «برنامه این مراسم شامل قرائت پیام روح الله خمینی و تفسیر مغرضانه‌ای از آیات قرآن مجید و اجرای نمایشنامه‌های انتقادی بود.»

البته رژیم هم بیکار ننشست. ۵۸۱ نفر را بازداشت کرد. استاندار، رئیس شهربانی و مسئولان سازمان امنیت تبریز برکنار شدند و نخست وزیر، جلسه بعدی هیئت دولت را در تبریز تشکیل داد.

نخست وزیر در اسفندماه همان سال در تالار شهرداری تبریز گفت: این اتفاق، کار مردم ما نیست و دست پخت آشوبگرانی است که مخفیانه وارد کشور شده‌اند. و پس از تخریب شهر گریخته‌اند.

جالب آن که در همین روز امام خمینی نیز در پایان سخنرانی خطاب به علما گفتند: «تو هم مثل موسی باش نسبت به فرعون عصرت، تو هم عصایت را بردار مخالفت کن با این مردک»



۱۹ مرداد ۱۳۵۷

این هم یک نخستین

نویسنده کتاب چهره انقلاب در اصفهان نوشته: «در پایان شب دهم تحصن در منزل آیت الله خادمی که برای آزادی آیت الله طاهری برگزار شده بود، در حالی که مردم به منازلشان برمی گشتند، به طور ناگهانی و ددمنشانه در اطراف منزل آیت الله خادمی آنها را به رگبار مسلسل بستند و به خانه ایشان حمله ور شدند تا در صدد کشتن متحصنین برآیند.»

مردم اصفهان روزه دار بودند. پنج روز بود که از ماه رمضان گذشته بود، آن هم ماه رمضان در گرمای تابستان! یعنی پنج رمضان مصادف بود با ۱۹ مرداد. اما رژیم تصمیم می گیرد در اصفهان، حکومت نظامی اعلام کند. که مشکلی پیش می آید؛ برای اعلام حکومت نظامی از نظر قانون باید مراجلی طی شود مثلاً اعلام حکومت نظامی باید به تصویب هر دو مجلس برسد. این البته شدنی است ولی یک مشکل دیگر هست و آن اینکه، هر دو مجلس در تعطیلی تابستانی به سر می برد. و این یعنی به این زودی ها که رژیم نیاز دارد، جلسه مجلسین تشکیل نمی شود. چه می شود کرد؟ حکومت نظامی برای رژیم مهم است؛ درخواست می دهد و تقاضا می کند تا هر دو مجلس، جلسه فوق العاده برگزار کنند و با این کار نخستین حکومت نظامی آن هم در اصفهان، به اجرا گذاشته می شود.



۲۸ مرداد ۱۳۵۷

گوزن‌ها در آتش

«ساعت ۲۲، در حالی که ۷۰۰ مرد، زن و کودک، سرگرم تماشای فیلم گوزن‌ها بودند، گروهی خرابکار و غیرمعتقد به اصول انسانی، با همکاری سرایدار سینما، با مواد آتش‌زا، سالن سینما را به آتش کشیدند. شعله‌های آتش زبانه کشید و آتش، تمام سالن سینما را در بر گرفت. مردان، زنان و کودکان تماشاچی، با دیدن شعله‌های آتش، به طرف درهای خروجی هجوم بردند اما با درهای بسته مواجه شدند. ۳۷۷ نفر از مردان، زنان و کودکان تماشاچی، زنده زنده در میان شعله‌های آتش سوختند.» این قسمتی از گزارش روزنامه اطلاعات از فاجعه سینما رکس آبادان است. گرچه در گزارش نیامده که پس از رسیدن مأموران آتش‌نشانی و مراجعه به شیر آب برای مهار آتش، متوجه می‌شوند که شیر شکسته است، به سراغ شیر بعدی می‌روند می‌بینند که شیر را با موزاییک مفروش کرده‌اند، شیر سوم هم که فشار نداشته و مجبور می‌شوند از تانکر استفاده کنند و همین خودش یک ربع ساعت طول می‌کشد.

کانون آتش دو نقطه در شرق سینما بود که به سرعت گسترش یافت و سراسر سالن را فراگرفت. شدت و سرعت آتش سوزی این احتمال را بر سر زبانها انداخت که از ساعاتی قبل سینما آلوده به مواد آتش‌زا شده بود. مردم وحشت زده برای رهایی از آتش و نجات جان خود به سمت

درهای خروجی سینما هجوم آوردند اما هر چه تلاش کردند دری باز نشد. گویی همه درهای خروج نه قفل که با قفل و زنجیر محکم بسته شده بود. اگر بخواهیم نکات سؤال برانگیز دیگر این واقعه را لیست کنیم باید بنویسیم: شهربانی که در نزدیکی سینما بود مأموران خود را با تأخیر بیش از نیم ساعت به محل اعزام کرد؛ این عده به محض رسیدن با محاصره کامل از نزدیک شدن مردم به قصد نجات مصدومان، جلوگیری کردند؛ مأموران، نجات یافتگان و کسانی را که موفق به خروج از پنجره‌های سینما می‌شدند هم به رغم جراحات وارده دستگیر کرده زیر مشّت و لگد می‌گرفتند؛ پالایشگاه نفت آبادان که از امکانات پیشرفته و مناسبی در مهار آتش برخوردار بود به رغم درخواستهای متعدد، عوامل خود را با یک ساعت و نیم تأخیر به محل اعزام کرد و ...

امام خمینی در پیامی بانیان اصلی این ماجرا را خوب رسوا می‌کنند: «من گمان نمی‌کنم هیچ مسلمانی، بلکه انسانی، دست به چنین فاجعه وحشتناکی بزند، جز آنان که به نظایر آن عادت نموده‌اند و خوی درندگی و وحشیگری آنان را از انسانیت بیرون برده باشد.»



۱۳ شهریور ۱۳۵۷

نماز برای پایان کار

آن سال مردم ایران عید نوروز و نیمه شعبان را بدون جشن پشت سر گذاشته بودند حتی حوزویان قمی روز اول فروردین هم به درس رفتند تا عید را تحریم کرده باشند و در آستانه نیمه شعبان هم امام گفته بود با توجه به خون ریزی های شاه و کشتگان و به سوگ نشستگان و ... شادمانی معنا ندارد و چراغانی ممکن نیست. حالا یک ماه روزه داری تمام شده بود و روز عید بزرگی رسیده بود، عید فطر. همه آماده شده بودند برای نماز عید. از چهار نماز عید معروفی که در تهران خوانده شد، معروف ترینش همان بود که مردم در تپه های قیطریه، بیخ گوش شاه، به امامت آیت الله مفتاح اقامه کردند. و به صحبت های دکتر محمدجواد باهنر گوش دادند و بعدش هم تظاهرات یا بهتر بگویم مانور قدرت. مانور قدرتی که خبرگزاری فرانسه جمعیت آن را بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر خواند. گرچه درست آن است که بگوییم در این راهپیمایی بزرگ جمعیتی بیش از سه میلیون نفر در سراسر کشور شرکت کردند. پیر بالانشه (نویسنده معروف فرانسوی) آن را پایان کار رژیم سلطنتی نامیده است. این واقعه، شاه را لرزاند. شاه هم وقتی گزارش سولیوان (سفیر آمریکا) را شنید، دست به کار شد، سوار هلیکوپتر شد تا از نزدیک، جمعیت را ببیند. و وقتی دید تصمیم گرفت دیگر در ایران نماند. آخر سولیوان برایش نوشته بود: «راهپیمایی روز عید فطر به عنوان

یک دموکراسیون^۱ و نمایش خیابانی در تاریخ نوین ایران بی سابقه بود. نظم این راهپیمایی، فوق العاده و شبیه یک رژه نظامی بود. به طور خلاصه این راهپیمایی نمایشی از قدرت مخالفان مذهبی شاه و تشکیلات قوی و منظم آنها بود.»

اگر گزارشی رسمی و دقیق از این راه پیمایی می خواهید، بخوانید: «بزرگترین راهپیمایی از تجریش (شمیران) آغاز شد و در میدان راه آهن (جنوبی ترین نقطه شهر تهران) پایان یافت. این مسافت حدود ۲۰ کیلومتر طول دارد. نکته قابل توجه در تظاهرات تهران، شرکت فعال و گسترده بانوان بود. شاید بتوان گفت این بزرگترین بسیج زنان در انقلاب بود. تظاهرکنندگان به محض اینکه با کامیون پلیس برخورد می کردند، شعار می دادند: برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟ و آنگاه زنان چادر سیاه و مردم به طرف مأموران انتظامی گل پرتاب می کردند.»

جالب آن که شریف امامی - نخست وزیر وقت - در سلام عید خود علاوه بر ایراد جملاتی مذهبی و یاد از دو عید فطر و قربان و جایگاه عید فطر به استناد آیه «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» مردم را به همدلی دعوت می کند!

البته علی امینی هم که در همان روزها به دیدار شاه می رود می گوید: «وقتی من به شاه گفتم آقا این روز عید فطر، این جمعیت، این سازمان امنیت شما کارش چیست؟» شاه هم که ظاهراً دل پری از سازمان امنیت یا از حرکت مردم داشت جواب داده که: خاک بر سر این دستگاه!

۱. حرکت دسته ها و احزاب سیاسی در خیابان ها یا اجتماع آن ها در محلی برای اظهار عقیده درباره امری



۱۷ شهریور ۱۳۵۷

آدم یاد تیراندازی به سوی چوبه تیرباران می افتد.

روز قبل از جمعه سیاه هم راهپیمایی بود. راهپیمایی میلیونی که زنان نیز پیشاپیش جمعیت حرکت می کردند. ظهر که شد آیت الله بهشتی در خیابان انقلاب نزدیک پیچ شمیران به نماز ایستاد و خبر آوردند آخر صف حدود چهارراه قصر است.

جریان هم از این قرار است که در میانه راهپیمایی خبر دستگیری دکتر مفتاح به دکتر بهشتی می رسد. از آنجا بود که ایشان به میان جمعیت آمد و ادامه راهپیمایی با هدایت او بود. در نزدیکی پیچ شمیران وقت نماز ظهر شد و به پیشنهاد بهشتی نماز جماعت خوانده می شود و بعد از نماز، راهپیمایی تا میدان آزادی ادامه می یابد.

قرار شد آقای بهشتی سخنرانی کند. از ایشان خواستند بالای یکی از ماشین های پارک شده برود و صحبت کند که با واکنش جالب ایشان روبه رو شدند! گفتند مال مردم است و حق الناس. گشتند بشکه ای پیدا کردند و بهشتی بالای آن ایستاد و سخنرانی کرد، در حالی که فقط ۵ نفر با لوله تیربارها فاصله داشت.

از ساعت ۶ صبح در تهران و ۱۱ شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شده بود ولی خیلی ها نمی دانستند. دولت حکومت نظامی را در این شهرها، به مدت ۶ ماه تصویب کرده بود. یعنی در واقع حکومت نظامی تا پیروزی

انقلاب ادامه داشت.^۱

شرح واقعه روز جمعه را از نوشته‌های روزنامه‌های همین مملکت و در همان ایام بخوانید: «تنها راه فرار مردمی که داخل میدان بودند، خیابان زرین بغل و خورشید بود. مقابل اداره برق، ارتشی ها روی سینه خوابیده بودند زمین و تیراندازی می کردند ... مردم شروع کردند به دویدن به طرف این خیابان. عده ای هم در حاشیه دیوارها پناه گرفته بودند و سینه خیز و دولا دولا، خود را به طرف این خیابان می‌رساندند. چند سرباز، جوان هایی را که به نحوی می خواستند از حاشیه دیوار به خیابان خورشید بروند و از صحنه بگریزند را با تیر زدند. چند آمبولانس را جلوی همین خیابان از جسد پر کردند و بردند. ساعت هشت شب صف دونفری برای هدیه خون از راهروهای بیمارستان تا کمرکش خیابان باقرخان، ادامه داشت؛ ازدحام بود و مهربانی. برای زخمی ها، یخ لازم بود. نزدیکی های بیمارستان، در خانه هم وطنی را زدم، خانمی ارمنی بود. هرچه یخ در یخچال داشت، داد و یخچالش را خالی کرد و از ظرف های آب پر کرد و گفت: یخ که بست برایتان می آورم. دختر جوانی را می شناسم که پسر جوانی او را به سمت جوی هل داده بود تا در تیررس نباشد و خودش تیرخورده بود. جوان های بسیاری را می شناسم که سرشان را از بیخ تراشیدند تا سربازانی که به مردم پناهنده می شدند، شناخته نشوند.»

اکبر براتی از شاهدان حادثه در خاطرات خود می نویسد که حدود بیست سرباز به زانو نشسته به طرف جمعیت نشانه رفته بودند. تا آن روز کسی این همه خون و آه و ناله در تهران ندیده بود. این روز به عنوان خونین ترین روز تاریخ انقلاب اسلامی شناخته می شود.

یک کشتار دسته جمعی بود. خیابانی که تا دقایقی قبل از انبوه جمعیت سیاهی می زد، اکنون پر از اجساد، کفشهای خونین، پلاکاردهای پاره شده

۱. جالب است بدانید پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تصویب قانون اساسی، برقراری حکومت نظامی ممنوع شد.

و زخمی‌هایی شده بود که کشان کشان خود را به طرف دیگر می‌رساندند. پل بالتا و کلودین رولو، خبرنگاران فرانسوی که شاهد حوادث انقلاب ایران بودند در این باره نوشتند: ارتش و زره پوشها، نقاط حساس و چهارراه‌ها را اشغال کرده ... سربازان دستهایشان روی ماشه بود. دست خدا فراتر از آنان است. سربازان اولین رگبار را به هوا شلیک کردند، سپس بلافاصله مستقیماً لوله اسلحه را به سوی جمعیت گرفتند. آدم‌یاد تیراندازی به سوی چوبه تیرباران می‌افتد.

یکی از کارمندان پزشکی قانونی تهران می‌گوید: «۵۵۵ جنازه در قطعه ۱۷ بهشت زهرا دفن شد! که دفن آنها سه چهار روز طول کشید. از طریق ساواک نیز ۳۴۲ جنازه در بهشت زهرا طی یک ماه به خاک سپردیم. از روز ۱۷ شهریور به بعد، غروبها بعد از اتمام کار بهشت زهرا، شبی ۱۰ تا ۱۲ جنازه از بیمارستان شهربانی به بهشت زهرا می‌بردیم و دفن می‌کردیم.»

میشل فوکو فیلسوف فرانسوی از شاهدان این کشتار بود و در گزارشی که در روزنامه‌ای ایتالیایی منتشر شد تعداد کشته‌ها را ۴۰۰ نفر گزارش کرد.



۲۷ شهریور ۱۳۵۷

اشتهای سیری ناپذیر

در ۲۷ شهریور کارمندان بانک مرکزی فهرست ۱۷۷ تن از افراد سرشناس را که گویا بالغ بر ۲ میلیارد دلار از کشور خارج کرده بودند، منتشر کردند. این فهرست نشان می‌دهد که شریف امامی حدود ۳۱ میلیون دلار، ارتشبد اویسی ۱۵ میلیون دلار، نمازی ۹ میلیون دلار، آموزگار ۵ میلیون دلار، سپهبد مقدم ۲ میلیون دلار، شهردار تهران ۶ میلیون دلار، وزیر بهداری ۷ میلیون دلار و مدیر عامل شرکت نفت ایران بالغ بر ۶۰ میلیون دلار از کشور خارج کرده‌اند.



۱ مهر ۱۳۵۷

من هم تعهداتی دارم

«یک روز رئیس امن العام آمد پیش من و گفت این جا منزل خودتان است هر طور می خواهید باشید، لکن فعالیت سیاسی نکنید. روحانی خوب است که همان درس بگوید و مسئله بگوید. من گفتم که اسلام از سیاست جدا نیست... من هم اعلامیه می دهم و این یک تکلیف شرعی است برای من. گفتند که ما یک تعهداتی با دولت ایران داریم، با آن تعهدات، نمی شود این کارها را کرد گفتم: من هم یک تعهداتی با اسلام دارم و با ملت ایران، من هم نمی توانم از تعهداتم دست بردارم.» این ها را امام از خاطرات شهریور ۵۷ نقل می کنند. همین گونه بود که روز اول مهر، خانه امام در نجف محاصره شد. بعد از این بود که پارسونز (سفیر انگلیس در ایران) می گوید: شریف امامی از این بیم داشت که اگر آیت الله خمینی ناگهان با یک قایق موتوری به طرف ایران حرکت کند و در سواحل ایران پیاده شود، اگر جلو او گرفته نشود و او آزادانه در داخل ایران به فعالیت پردازد رژیم را سرنگون خواهد کرد و اگر هنگام ورود به ایران بازداشت شود خطر جنگ داخلی در پیش خواهد بود.

هشتم مهر که شد، امام به سمت مرز کویت حرکت کرد. بماند که نه تنها اجازه اقامت به ایشان را ندادند حتی اجازه ندادند از فرودگاه کویت به کشور دیگری بروند.

امام داشت از مرز به بغداد برمی‌گشت در صفوان، استراحت کرده بود. از خواب که برخاست دید حاج احمد آقا نگران است گفت: چرا ناراحتی؟ چرا فکر می‌کنی؟ ما اگر منزل خودمان بودیم الان این را نداشتیم (با انگشت اشاره به کولر گازی) عاقبت هم امام از بغداد به پاریس پرواز کردند.



۲۴ مهر ۱۳۵۷

گسترش فضای سیاسی کشور!

انقلاب همه شهرهای ایران را فراگرفته بود. از ۲۸ مرداد اصفهان بگیریید تا ۲۴ مهر کرمان. اصفهان اولین شهری است که به دستور سرهنگ ناجی، حکومت نظامی اعلام می‌شود. اطلاعیه ناجی خالی از طنز نبود: «جای تأسف است در حالی که کشور ما با گام‌های استوار به سوی گسترش آزادی‌ها پیش می‌رود، مشتی فریب خورده که اعمالشان مخالف تعالیم عالیه اسلامی است موجب برهم زدن نظم اجتماعی می‌شوند. این گونه اعمال وحشیانه کوچک‌ترین خللی در تصمیم دولت در افزایش آزادی‌های فردی و گسترش فضای سیاسی کشور وارد نخواهد کرد...»

کرمانی‌ها هم به سنت سلسله اربعینیات، برای شهدای جمعه سیاه تهران قرار بود بروند مسجد جامع. جمعیت ۲۰ هزار نفری مشغول گوش دادن به سخنرانی بودند که لباس شخصی‌ها با چوب و میله‌های آهنی و با فریاد جاوید شاه افتادند به جان مردم.



۱۳ آبان ۱۳۵۷

به سمت دانشگاه تهران

هنوز محدود دبیرستان‌هایی بودند که فعال مانده بودند ولی از همان اول صبح، بچه‌ها، مدرسه را تعطیل کردند و به سمت دانشگاه تهران راه افتادند. سر راه بچه‌های مدارس دیگر هم به راهپیمایی آنان، اضافه شدند. کم کم نیروهای ارتش هم وارد عملیات شدند. درگیری که بالا گرفت، بچه‌های دبیرستانی شعار می دادند: معلم به پاخیز، محصلت کشته شد. مردم هم همراه دانش آموزان به محوطه دانشگاه تهران پا گذاشتند و در اجتماع دانشجویان شرکت کردند. اجتماعی که در آن از طریق بلندگوی مسجد دانشگاه، شعارهای تندی علیه رژیم سر داده شد. اما وقتی خواستند از دانشگاه به خانه آیت الله طالقانی که به تازگی آزاد شده بودند، بروند با مأموران حکومت نظامی روبه رو شدند. همین جا بود که نظامیان وارد محوطه دانشگاه شدند و شروع به تیراندازی کردند. تظاهرکنندگان با در دست داشتن پلاکاردهایی نظیر دانشگاه شهید داد و با اعلام شهادت ۶۵ نفر در دانشگاه، واقعه امروز را به اطلاع مردم رساندند.

آنچه که موجب بازتاب واقعه ۱۳ آبان در جامعه شد، پخش فیلم درگیریهای این روز از تلویزیون بود. کارکنان سازمان رادیو و تلویزیون در اقدامی بی سابقه، فیلم وقایع امروز دانشگاه را در بخش خبری ۲۱ و ۳۰ به نمایش گذاشتند. در این فیلم که صدای تیراندازی، انفجار گاز اشک

آور و شعارهای تظاهرکنندگان ضبط شده بود، صحنه تیر خوردن یکی از دانشجویان، هر بیننده‌ای را متأثر ساخت.



۱۵ آبان ۱۳۵۷

همان توبه گرگ، همان توبه گربه!

این هم قسمتی از توبه دیکتاتور یا به قول امام توبه گربه^۱: «انقلاب ملت ایران، نمی تواند مورد تأیید من به عنوان پادشاه ایران و به عنوان یک ایرانی نباشد. اما من به نام پادشاه شما که سوگند خورده ام که تمامیت ارضی مملکت، وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی عشری را حفظ کنم، بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می کنم و متعهد می شوم که خطاهای گذشته و بی قانونی و ظلم و فساد، دیگر تکرار نشود؛ بلکه خطاها از هر جهت نیز جبران گردد. من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم. من حافظ سلطنت مشروط که موهبتی است الهی که از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است، هستم و آن چه را که شما برای به دست آوردنش قربانی داده اید، تضمین می کنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود.»

البته امام هم روز بعد، اعلامیه ای نوشت و در آن برای نخستین بار هدف اصلی انقلاب را به پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی عنوان کردند. و البته آن را با «مبتنی بر ضوابط اسلام، متکی به آراء ملت» تکمیل کردند.

۱. مرحوم امام در آن زمان به استناد کتاب موش و گربه، توبه شاه را توبه گربه نامیدند و به استناد ضرب المثل معروف هم توبه گرگ نامیدند.

شاه از سوی دیگر به مخالفان شاخه زیتونی نشان داد. شاه ۱۱۲۶ زندانی سیاسی را آزاد کرد؛ به سانسور مطبوعات پایان داد و نظامیان را از دفاتر روزنامه‌ها برداشت؛ ۱۳۲ تن از دولتمردان سابق شامل هویدا و نصیری را دستگیر کرد. شاه قراردادهای تسلیحاتی به ارزش ۴ میلیارد دلار را لغو کرد؛ شهبانو را به زیارت کربلا فرستاد و ...



آذر ۱۳۵۷

معیارها

امام خمینی در نامه‌ای که به آیت الله حسین نوری همدانی در آذر ۵۷ ارسال کردند، معیارهای خود را برای افرادی که باید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کشور را اداره کنند، این گونه برشمردند:

۱- نداشتن افکار و مکاتب انحرافی، بلکه تمایل نداشتن به آن مکاتب. فقط افکار اسلامی داشته باشند.

۲- لیاقت اداره یک وزارت خانه را داشته باشند یعنی مطلع و مدیر باشند.

۳- معروف به ملیت و خوشنام باشند.

۴- در دولت‌های فاسد و مجلسین معروف به فساد، عضویت نداشته باشند.

۵- از سرمایه داران و معروف به سرمایه داری نباشند.

۶- از طبقه روحانیون نباشند.



۱۱ آذر ۱۳۵۷

اجتماع کنید

رژیم هم درست فهمیده بود، محرم است که خون تازه‌ای در رگ شیعیان تزریق می‌کند، پس نباید اجازه داد تا مراسم سوگواری برگزار شود. اگر هم بخواهد مراسمی برپا شود باید از شهربانی اجازه داشته باشد. باید قیافه رؤسای شهربانی دیدنی باشد وقتی این پیام را شنیدند: «لازم به تذکر است که اقامه مجالس سوگواری، باید مستقل بوده، منوط به اجازه شهربانی یا سازمان خرابکار به اصطلاح امنیت نباشد. شما ملت عزیز، مجالس را بدون مراجعه به مقامات، برپا نمایید و در صورت جلوگیری، در میادین، خیابان‌ها و کوچه‌ها اجتماع کنید و مصائب اسلام و مسلمین و خیانت های رژیم شاه را بر ملا کنید.» فکر کردم دیگر لازم نیست بگویم متن داخل گیومه، قسمتی از پیام امام است.



۱۹ آذر ۱۳۵۷

رفراندوم

ژنرال قره‌باغی: «روز پنجشنبه شانزدهم آذرماه، نخست وزیر، شورای امنیت ملی را به منظور بررسی این مسأله به نخست وزیری دعوت کرد. بعد از مطرح شدن موضوع راهپیمایی مخالفان، من اظهار داشتم صحیح نیست که اجازه راهپیمایی در آن روزها داده شود و چند نفر از اعضا نیز با من موافق بودند ولی چند نفر دیگر با این استدلال که برگزاری تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورا معمول بوده گفتند که مخالفت با این تظاهرات در این مقطع به عنوان مخالفت رژیم با مذهب تعبیر خواهد شد. در این جلسه نتیجه گرفته نشد. و نخست وزیر تصمیم نهایی در این زمینه را به مشورت شاه موکول کرد.»

گرچه رژیم عقب نشینی آشکاری از خود نشان داده بود اما ساواک نمی‌توانست فقط نظاره‌گر باشد و کاری نکند! سعی می‌کرد با ایجاد جو روانی از حضور مردم در راهپیمایی بکاهد. شده بود مثل غریقی که «یتشبت بکل حشیش» (به هر گیاهی متوسل می‌شود تا غرق نشود) حاصل اتاق فکر ساواک این بود که اطلاعیه‌ای صادر کنند و به کلیه مراکز مخابره نمایند و دستور داد تا آن را به صورت گسترده توزیع نمایند. ساواک می‌خواست با این جملات، از حضور مردم بکاهد: «شایع است که کمونیست‌ها در مراسم عزاداری تاسوعا و عاشورا در نظر دارند شخصیت‌های مهم مذهبی

و مخالفین را ترور و گناه آن را به گردن دولت بیندازند.» کسی چه می‌داند شاید پیش خودشان فکر می‌کردند با این شایعه، اگر کسی را هم ترور کردیم، می‌شود گنااهش را بیندازیم به گردن حزب توده!

ارتشبد قره‌باغی شده بود وزیر کشور. راهپیمایی روز تاسوعا را که دید، اعتراف کرد که بیش از دو میلیون نفر در آن شرکت داشته‌اند. امام هم این راهپیمایی را انتخابات تلقی کردند و گفتند: «بعد از فراندوم دو روز عاشورا و تاسوعا، دیگر برای هیچ کس ابهامی باقی نماند که شاه، بزرگ‌ترین شکست سیاسی خود را خورد.»

از نکات جالب توجه این راهپیمایی حضور آرامنه تهران در این راهپیمایی بود. بهشتی در یاد دارد که یکی از آنها می‌گفت من دینم اسلام نیست اما رهبرم همین رهبر است.

شاعری همان زمان گفته بود حضور میلیونها مرد و زن در آن روز به ازدهایی می‌ماند که می‌خواست شهید را ببلعد و دمش پل چوبی (در فاصله حدود ۱۲ کیلومتری) را نوازش دهد!

واشنگتن پست فاش ساخت که دو هفته پس از عاشورا، سربازان در قم از دستور تیراندازی به تظاهرات اطاعت نکردند، پانصد سرباز و دوازده تانک در تبریز به مخالفان ملحق شدند و سه سرباز گارد شاهنشاهی ناهارخوری افسران را به گلوله بستند و تعدادی از افسران سلطنت طلب را کشتند.



اواخر آذر ۱۳۵۷

بدترین راه حل!

ازهاری عملاً شکست خورده بود که گزارش جرج بال به وزارت امور خارجه ارائه شد. اجازه دهید اول بگوییم از چه کسی حرف می زنیم و سپس برویم سراغ آنکه او چه نوشته بود؟

جرج بال، از دیپلمات های کهنه کار دستگاه دیپلماسی آمریکا بود. او به ایران آمده بود تا از اوضاع ایران، گزارشی تهیه کند و تدبیری هم برای گزینه های احتمالی جانشینی شاه در ایران بیندیشد و پیشنهاد دهد.

بال در گزارش خودش، به عنوان اولویت نخست جانشینی شاه، سلطنت وی را پیشنهاد می دهد و معتقد است شاه باید سلطنت کند نه حکومت. البته متذکر می شود که تحقق چنین امری در گرو تشکیل دولت ائتلافی به رهبری سیاستمداران میانه رو است. بال، اولویت دوم را تشکیل شورای نیابت سلطنت، مطرح می سازد تا پس از استعفای شاه و رسیدن ولیعهد به سن قانونی، اداره کشور را بر عهده بگیرد. گزینه های دیگر، ایجاد یک جمهوری به رهبری گروهی از عناصر تکنوکرات آموزش دیده در غرب خواهد بود و بدترین راه حل، ایجاد حکومت نظامی و نیز برقراری جمهوری اسلامی است.



۱۳۵۷ دی ۶

همه چیز خاموش می‌شود.

ژیسکار دستن (رییس جمهور فرانسه) که پیش از این نیز با ابتکار خود، کنفرانس گوادلوپ را راه انداخته بود تا سران کشورهای صنعتی دنیا، مثل آمریکا، فرانسه و انگلیس، آینده ایران را بررسی کنند در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۸م. پونیاتوسکی را روانه تهران کرد تا با شاه ملاقات کند. وی می‌نویسد: «شاه در ضمن صحبت‌های خود گفت: این کشور از درآمد نفت خود برای اداره امور جاری محروم شده است. وقتی که برق و گاز نیست، چه می‌توان کرد؟ تولید نفت به ۳۵۰۰۰۰ بشکه در روز، یعنی نصف آن چه برای مصرف داخلی کشور ضروری است، تنزل پیدا کرده است. ضمن صحبت شاه، برق قطع شد. شاه افزود: ملاحظه می‌کنید، همه چیز خاموش می‌شود. این سمبل زندگی امروز ماست.»

خیلی هم نباید عجیب باشد که وقتی یک مرجع تقلید می‌گوید: «من حالا دارم پیام می‌دهم به کارکنان شرکت نفت که بر شما واجب شرعی و واجب الهی است به این که اعتصابتان را عام کنید و نگذارید نفت خارج شود.» تأثیر این اعتصاب تا جایی است که دولت برای تأمین حقوق ارتشیان مجبور می‌شود در خارج از مرزهای ایران، اسکناس چاپ کند!



۱۰ دی ۱۳۵۷

خبر شگفت انگیز

این‌ها را شاه گذاشته برای به قول خودش پاسخ به تاریخ! «هنگامی که من هنوز شاه ایران بودم، یکی از نزدیکان خبر شگفت انگیزی برای من آورد. و گفت: اعلیحضرتا! ژنرال هایزر، چند روز است که در تهران، به سر می برد! در آن روزها من به شنیدن خبرهای عجیب و باورنکردنی، عادت کرده بودم، ولی این یکی برای من از همه عجیب تر بود! چطور ممکن بود هایزر در تهران باشد و من از آن خبر نداشته باشم! آیا این خبر واقعیت داشت و خبر یک کودتای نظامی، در ایران، در میان بود که ژنرال هایزر برای جلوگیری از وقوع آن، به تهران آمده باشد؟ نه، چنین خطری وجود نداشت و فرماندهان ارتش ایران، هیچ یک چنین خیالی در سر نمی پروراندند. بالعکس، آنان نسبت به من و رژیم سلطنتی ایران، سوگند وفاداری یاد کرده، به سوگند خود پایبند بودند و در صورت لزوم، برای حفظ و حراست رژیم دست به کار می شدند. پس مأموریت هایزر، برای جلوگیری از کودتای نظامی نبود، بلکه جلوگیری از چنین حرکتی بود. او می خواست ارتش ایران را از تلاش برای حفظ رژیم باز دارد و به عبارت دیگر آن را خنثی کند.»

ویلیام سولیوان (سفیر وقت آمریکا در تهران) درباره این سفر نظر دیگری دارد. او می گوید: «هایزر با لباس شخصی در یک هواپیمای باری ۷۴۷ که وسایل نظامی به ایران حمل می کرد وارد تهران شد و مستقیماً از فرودگاه

به محل اقامت مادر سفارت آمد. وی سپس دستورالعملی را که درباره مأموریت خود در تهران به او داده شده بود به من داد. دستور کلی این بود: هاینر باید فرماندهان نظامی ایران را از ادامه پشتیبانی تدارکاتی آمریکا مطمئن سازد و از آنها بخواهد که وحدت و هماهنگی خود را در مراحل حساس عزیمت شاه از ایران و استقرار حکومت بختیار حفظ کنند. وظیفه مهم دیگر وی، ترک سوگند وفاداری افسران به شاه بود.»



۲۲ دی ۱۳۵۷

تولد یک شورا

«... اکنون که خونهای پاک عزیزان بی گناهی که برای دفاع از حق و حقیقت به دست جلادان خون آشام بر زمین ریخته، بارور می‌گردد لازم می‌دانم، مراتب زیر را به اطلاع ملت ایران و جهان برسانم:

به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد با صلاحیت، مسلمان و متعهد و مورد وثوق به طور موقت تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد. اعضای این شورا در اولین فرصت مناسب معرفی خواهند شد. این شورا موظف به انجام امور معین و مشخص شده است و از آن جمله مأموریت دارد شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد...»

این جملات، قسمتی از اعلامیه رهبر انقلاب در ۲۲ دی ۵۷ بود. البته شورای انقلاب، مدتی بود کار خود را شروع کرده بود. امام به شاگرد برجسته خود استاد مرتضی مطهری مأموریت داده بود این شورا را تشکیل دهد. جلسات شورا کاملاً مخفیانه و محتاطانه تشکیل می‌شد. به مرور زمان، افراد جدیدی به ترکیب شورا اضافه شده‌اند.

در یک جمع بندی کلی می‌توان اعضای اولیه شورای انقلاب را این گونه

ذکر کرد: مرتضی مطهری، سید محمد حسینی بهشتی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدجواد باهنر، اکبر هاشمی رفسنجانی، محمدرضا مهدوی کنی، سید علی خامنه‌ای، سید مرتضی طالقانی، مهدی بازرگان، یدالله سحابی، مصطفی کتیرایی، عزت الله سحابی، احمد صدر حاج سیدجوادی، علی اصغر مسعودی و سید محمدولی قرنی.^۱

۱. این شورا پس از تشکیل شورای اسلامی در هفتم خرداد ۱۳۵۹ و تعیین اعضای شورای نگهبان و رسمیت یافتن فعالیت این مجلس در ۲۹ تیر ۱۳۵۹ پس از هجده ماه به کار خود پایان داد.



۲۶ دی ۱۳۵۷

در رفت

روز آشنایی برای هر ایرانی است. بازخوانی خاطره آن روز از زبان پارسونز (سفیر انگلیس در ایران) شنیدنی است: «رادیو ایران، ساعت دو بعد از ظهر، خبر عزیمت شاه را پخش کرد. در آن ساعت، من، همسر و سایر اعضای سفارت و خانواده هایشان، در محوطه سفارت بودیم. ناگهان، همه شهر از شادی منفجر شد و صدای بوق اتومبیل‌هایی که در حرکت بودند، در فضا پیچید. از آن لحظه تا هنگام غروب، مردم در خیابان‌ها به رقص و شادی مشغول بودند. اتومبیل‌ها با روشن کردن چراغ‌ها و به صدا درآوردن بوق‌های خود، حرکت می‌کردند. مردم به طرف سربازها رفته، آن‌ها را می‌بوسیدند و شماره‌های فوق العاده روزنامه‌ها را با عناوین درشت «شاه رفت» توزیع می‌کردند. در عرض چند ساعت، مجسمه‌های شاه و پدرش، در میادین شهر، سرنگون شد که خود پیش درآمد سقوط رژیم بود. تظاهرکنندگان، روی اتومبیل زره‌پوش ارتشی رفته، شعار می‌دادند. لوله‌های تفنگ سربازان، با شاخه‌های گل، مسدود شده بود. من، چنین منظره‌ای را هرگز به چشم خود ندیده بودم.»

خالی از لطف نیست بدانید برای تیتراژ «شاه رفت» که با ارتفاع ۱۳ سانتی متری تمام عرض ۱۰ ستونی روزنامه را پر کرده بود، حروف معمول سربی وجود نداشت و برای همین پس از حروفچینی با بزرگترین حروف، در لیتوگرافی

چندین بار از آن عکس گرفتند تا طول ۱۰ ستون روزنامه را بگیرد و عرضش هم به اندازه بالای صفحه اول باشد. بماند که اصحاب مطبوعات تقریباً از دو هفته قبل به فکر این تیترو آماده‌سازی آن بودند. آن روز پس از ۶۴ روز اعتصاب، روزنامه‌ها چاپ می‌شد. تیراژ روزنامه کیهان در آن روز یک میلیون و ۲۰۰ هزار نسخه بود. روزنامه اطلاعات هم تا هشت شب مدام تجدید چاپ می‌شد و هر نسخه یک تومانی آن تا ۵۰ تومان خرید و فروش می‌شد. بعضی‌ها بین دو کلمه تیترو معروف «در» اضافه کرده بودند و روزنامه را نشان می‌دادند.



۲۶ دی ۱۳۵۷

لازم است

در همین روز، در گوشه دیگر دنیا یعنی در نوفل لوشاتو، رهبر انقلاب، رئیس برنامه‌ها و دستوراتش را این گونه بیان می‌کند:

۱- بر جوانان غیور در سراسر کشور لازم است برای حفظ نظم با آن دسته از قوای انتظامی که اکنون به آغوش ملت بازگشته‌اند با تمام نیرو همکاری کنند و با کمال قدرت و جدیت نگذارند که بدخواهان و منحرفین، آشوب و ناامنی ایجاد کنند.

۲- به تظاهرات و شعارهای پورشور علیه رژیم سلطنتی و دولت غاصبه ادامه داده (از درگیری) با منحرفین که در صدد برهم زدن نظم و خواهان اخلال هستند، نیز جداً جلوگیری کنید.

۳- دولت موقت برای تهیه مقدمات انتخابات مجلس مؤسسان به زودی معرفی می‌شود. وزارتخانه‌ها با آن همکاری نمایند.

۴- به جمیع نیروهای انتظامی، زمینی، هوایی، دریایی، صاحب منصبان، درجه داران ارتش، ژاندارمری و ... توصیه می‌کنم که دست از حمایت محمدرضا پهلوی که مخلوع است و به کشور بر نمی‌گردد، بردارند.»



اول بهمن ۱۳۵۷ کار تشکیلاتی مردمی

وقتی می‌گوییم همه پای کار بودند و عاشقانه دوست داشتند نهضت‌شان به ثمر بنشیند یعنی این:

مدرسه رفاه به عنوان مقرر کمیته استقبال و مقرر امام بعد از تشریف فرمایی به کشور انتخاب شد. (گرچه ایشان، پس از مدت کوتاهی به مدرسه علوی نقل مکان کردند) علی دانش منفرد می‌گوید: «مجبور بودیم که امکانات مدرسه رفاه را بیشتر کنیم. دو خط تلفن مدرسه رفاه، پاسخگوی ارتباطات سریع مردمی نبود. مجبور بودیم در مدرسه سیستم‌های ارتباطی با جهان را ایجاد کنیم. سیل خبرنگاران داخلی و خارجی به سوی کمیته استقبال روان بود. به همین خاطر باید از مردم کمک می‌گرفتیم. با تقاضای ما از مردم، ده‌ها تلفن به صورت رایگان در اختیار کمیته استقبال قرار گرفت و بلافاصله شرکت مخابرات سیستم‌های لازم ارتباطی را در مدرسه رفاه مستقر ساخت. با همکاری کارمندان اعتصابی مخابرات، به تدریج کار این مرکز گسترش یافت و ما ظرف چند روز توانستیم برای آن مرکز، تلکس تهیه کنیم. با همکاری آنان سیستم تلویزیون مدار بسته نیز در مرکز استقبال از امام نصب شد.»

و این چند سطر را هم از زبان شهید محمد کچویی بخوانید: «شهر تهران را به مناطق دوازده گانه تقسیم کرده بودیم و در هر منطقه دو نفر رابط

با ستاد داشتیم. و سپس مناطق به بیست منطقه افزایش یافت. بیست نفر از افراد را که قادر به انتقال سریع مطالب و سازمان دهی بودند انتخاب می‌کردیم و به مناطق بیست گانه می‌فرستادیم. هر یک از این بیست نفر در محدوده خود پانزده نفر از افراد مورد اعتماد را انتخاب و این پانزده نفر هر یک پانزده نفر را انتخاب می‌کرد. به این ترتیب بالغ بر سه هزار نفر در ارتباط با کمیته استقبال بودند.»

در همان اول بهمن، چند گروه و شاخه برای کمیته استقبال طراحی شد: گروه تبلیغات، گروه انتظامات، گروه تدارکات، گروه برنامه ریزی و تشریفات، گروه برنامه ریزی داخلی و انتظامات داخل کمیته استقبال از امام، گروه شهرستانها و گروه خبرنگاران



۳ بهمن ۱۳۵۷

نهضت مرقی!

خبرنگار روزنامه اطلاعات، در سوم بهمن ۵۷، در نوفل لوشاتو به حضور امام رسید:

سؤال: چرا مرا به عنوان یک زن پذیرفته‌اید؟ این نشان دهنده این است که نهضت ما، نهضت مرقی است ولی دیگران کوشیده‌اند آن را عقب مانده نشان دهند؟ فکر می‌کنید آیا زنان ما حتماً باید حجاب داشته باشند؟ و مثلاً روسری داشته باشند؟

جواب امام: اما این که شما را پذیرفتم، بنده شما را نپذیرفتم، شما آمدید این جا و من نمی‌دانستم شما می‌خواهید بیایید اینجا که پذیرفتم. این هم دلیل بر این نیست که اسلام مرقی است که به مجرد این که شما به این جا آمدید، دلیل بر این است که اسلام مرقی است. ترقی هم به این نیست که زن ها یا مردهای ما خیال کرده‌اند ...

در همین زمینه، خواندن این خاطره خالی از لطف نیست:

به امام عرض کردم: خانم‌ها که به ملاقات شما می‌آیند، در اثر فشار جمعیت، غش می‌کنند. چادرهایشان می‌افتد و دست و گردن‌شان پیدا می‌شود و بی حجاب می‌شوند و دوم اینکه مردها باید اینها را بردارند و ببرند و چون ما زنان امدادگر نداریم، جمع کردن اینها مشکل است. اگر اجازه بفرمایید ما دیدار خانم‌ها را تعطیل کنیم.

ولی

با همان صراحت همیشگی، پیشنهاد مرارد کردند و گفتند: شما فکر می‌کنید اعلامیه‌های شما، شاه را بیرون کرد؟ همین‌ها شاه را بیرون کردند. و سپس فرمودند: شماها بروید و وسیله رفاه و آسایش آنها را فراهم کنید.



۵ بهمن ۱۳۵۷

چقدر گرفتی؟

شعار مردم تهران بود. بلند به تظاهر کنندگان حامی قانون اساسی می‌گفتند: چقدر گرفتی، ناموست رو فروختی؟

اجازه دهید با بیان روزنامه نیوتایمز بشنویم: نظامیان در نمایشی جانبدارانه از حکومت روز ۲۵ ژانویه تظاهرات متقابلی به راه انداختند و چون تعداد افراد کمی را می‌توانستند گردهم آورند، تیمساران به نظامیان و خانواده‌هایشان دستور دادند در این تظاهرات شرکت کنند. حتی با هواپیمای ترابری عده‌ای را به تهران آوردند. آنان از ترس ابراز حمایت آشکارشان از حکومت، نام تظاهرات خود را حمایت از قانون اساسی گذاشتند.

روزنامه اطلاعات شرکت کنندگان در این تظاهرات را بین یکصد تا یکصد و پنجاه هزار نفر تخمین زد.



۵ بهمن ۱۳۵۷

موافقت شد

برای این تاریخ، دو قطعه از روزنامه گاردین را با هم مرور می کنیم:

«در حدود ۵۰ دانشجوی ایرانی، بخش کنسولی سفارت ایران را در لندن اشغال کردند. پلیس به محاصره محل پرداخت و دانشجویان ساختمان را با شعارها و عکسهای آیت الله خمینی رهبر مذهبی، پوشاندند. آن گاه نشستی طولانی با سفیر مهدوی برپا کردند که با خواسته هایشان موافقت کرد.»

خواسته های دانشجویان از زبان روزنامه گاردین: «محکوم کردن جنایات ۲۵ ساله اخیر، آزادی بقیه زندانیان سیاسی، بازگشایی فرودگاه های کشور به منظور مراجعت آیت الله خمینی از پاریس، اخراج کلیه مستشاران نظامی بیگانه از ایران و عدم مداخله دولتهای خارجی به ویژه ایالات متحده آمریکا در امور داخلی ایران»



۷ بهمن ۱۳۵۷

ضمن درک فیض

ساعت ۲۲ و ۲۰ بود که برنامه های رادیو تلویزیون قطع شد! قرار بود بیانیه نخست وزیر یعنی همان آقای مرغ طوفان قرائت شود. قسمتی از بیانیه، را باهم مرور کنیم: «تصمیم گرفتم ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم له نایل آیم و با گزارشی از اوضاع خاص کشور و اقدامات خود، ضمن درک فیض، درباره آینده کشور کسب نظر نمایم.»

البته که پاسخ رهبری نهضت سریع، صریح و کوبنده بود: «آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را با سمت نخست وزیری من می پذیرم، دروغ است؛ بلکه تا استعفا ندهد، او را نمی پذیرم، چون او را قانونی نمی دانم. حضرات آقایان به ملت ابلاغ بفرمایید که توطئه ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورید.»



۸ بهمن ۱۳۵۷

بی‌درنگ خارج شدم

نخستین تحصن روحانیان که علیه رژیم پهلوی انجام شد و خبرش به گوش ما رسید، در دانشگاه تهران رخ داد. به ما توصیه شد که در قم هم این حرکت را انجام دهیم. بی‌درنگ از منزل خارج شدم و به همراه چند نفر از دوستان به مسجد اعظم آمدیم و اعلام کردیم که از همین لحظه، تحصن را شروع می‌کنیم. بعد از چند ساعت، تمامی امکانات فراهم شد و اداره مخابرات چند خط تلفن در اختیار ما گذاشت و ارتباط ما با تهران هم به خوبی برقرار شد.



۱۲ بهمن ۱۳۵۷

پرواز انقلاب

اما امام، نظریه‌های جالب دیگری هم داشته است: «من دیدم که ایادی آمریکا، همه به من فشار آوردند که شما نروید، من فهمیدم که مصلحت در رفتن است. هر چه آن‌ها می‌خواهند و دوست دارند، عکس همان، مصلحت اسلام و مسلمین است.» بعد هم شب حرکت، اطرافیانش را جمع کرد و گفت: «من بیعت خود را از شما برمی‌دارم. ما به طرف کار بزرگی می‌رویم. شما هم جانتان را به خطر نیندازید.»

البته آمدن همراه امام به ایران، خالی از خطر نبود! مثلاً بعدها مشخص شد که هائیزر در جلسه با سران ارتش ایران از طرح ربودن امام می‌گوید؛ معتقد است فرودگاه‌ها را باید باز کنیم تا ایشان از پاریس پرواز کند اما به محض پرواز هواپیمای حامل وی، فرودگاه‌ها را می‌بندیم و هواپیما را در میانه پرواز، به جای دیگری منحرف می‌کنیم.

از آن سو بشنوید وقتی امام شنید که دارند فرودگاه را فرش می‌کنند و ... برآشفته و گفت: «مگر می‌خواهید کورش را وارد ایران کنید یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران برمی‌گردد. من می‌خواهم بین مردم باشم و لو این که کشته شوم.»

جالب آن که روی کارت خبرنگاران پرواز ۱۲ بهمن مهر خورده بود: پرواز انقلاب. برای عکاسانی مثل علی کاوه هم این گونه مشخصات نوشته

بودند: جمهوری اسلامی - علی کاوه - تلویزیون!

شنیدنی‌های این پرواز، تنها همین موارد نیست. این هم حکایت شنیدنی دیگری از این پرواز:

بازاریانی که در پاریس بودند، جمعاً چهارصد هزار تومان پول دادند و یک هواپیمای ایرفرانس در بست کرایه شد. به دلیل خطراتی که هواپیما را تهدید می‌کرد، چند پیش‌بینی کرده بودیم. اول اینکه هواپیمای ایرفرانس از نظر روابط بین‌المللی مصونیتش بیشتر است (حداقل بیش از یک هواپیمای ایرانی) دوم اینکه با مقامات ایرفرانس صحبت شد که به اندازه کافی بنزین بزند که اگر در تهران اجازه فرود ندادند، به اندازه کافی سوخت داشته باشد که دوباره به پاریس برگردد. سوم اینکه بیش از ۱۲۰ خبرنگار را سوار کردیم برای این که هیچ‌کس حاضر نبود هواپیمایی را که ۱۲۰ خبرنگار بین‌المللی در آن حضور دارند، در هوا بزند.

عرض کردم، روز ۱۲ بهمن پر خاطره است. این هم یکی دیگر:

هایزر در خاطرات خود درباره اتفاقات روز اربعین ۱۳۵۷ می‌نویسد: «خمینی گفته بود من به یاری خدا به شما می‌پیوندم و تا چند روز دیگر در خدمت شما خواهم بود. همه اعضای گروه کمیته بحران استدلال می‌کردند که اگر خمینی، جمعه یعنی تا پنج روز دیگر به کشور برگردد، همه چیز تمام است. لحظه‌ای که او قدم به خاک ایران بگذارد، رژیم شاهی پایان می‌یابد و زندگی افراد متعلق به آن نیز تمام می‌شود و ارتش نیز از هم پاشیده خواهد شد.»

امام برای محل اقامت خود سه شرط تعیین کرده بودند: ۱- در یکی از نقاط پایین‌تر از میدان ۲۴ اسفند (انقلاب) تهران واقع شده باشد. ۲- این مکان خصوصی و دولتی نباشد و جنبه عمومی و مردمی داشته باشد. ۳- نوع فعالیت این مرکز (مکان) با اهداف نهضت اسلامی هم‌خوانی داشته باشد.



۱۴ بهمن ۱۳۵۷

فرار یا استعفا

کارگزاران رژیم یا فرار می‌کردند یا استعفا می‌دادند. برخی را هم مردم به اداره‌هایشان راه ندادند. مثل زاهدی که سفیر ایران در آمریکا بود و دیگر از روز اول بهمن ۵۷ کارمندان سفارت نگذاشتند بیاید سرکار و امام، جانشین او را در نوفل لوشاتو انتخاب کردند. جواد شهرستانی هم که شهردار تهران بود، روز ۱۴ بهمن استعفایش را تقدیم امام کرد و امام، وی را به عنوان شهردار جدید پذیرفت. رئیس شورای سلطنت هم که قرار بود جانشین شاه باشد، شورای سلطنت را غیرقانونی اعلام کرد، استعفا داد و به پاریس برای دیدن امام رفت.



۱۵ بهمن ۱۳۵۷

قیام بر ضد خدا!!

روز تولد دومین دولت کشور. نخست وزیر دولت موقت را امام انتخاب کرده بود. امام، خود در این رابطه می گوید: «و من باید یک تنبه دیگر بدهم و آن این که من ایشان را حاکم کرده ام، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، این را قرار داده ام. ایشان، واجب الاتباع است. ملت ما، باید از او اتباع کند. مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است. در فقه اسلام، قیام بر ضد حکومت الهی، قیام بر ضد خداست و قیام بر ضد خدا، کفر است.»

البته دولت موقت کار خود را از ۲۳ بهمن و پس از استقرار در نخست وزیری آغاز کرد.



۱۹ بهمن ۱۳۵۷

سلام همافرها

دسته همافران از راه می‌رسد. آن‌ها با حرکت منظم و در حالی که شعار می‌دهند، وارد مدرسه می‌شوند. شعارشان این بود: «درود بر خمینی، رهبر آزادگان». نظامیان در حیاط مدرسه علوی، کنار یکدیگر می‌ایستند. با ورود امام همه سلام نظامی می‌دهند و سپس شروع به خواندن سرودی می‌کنند که مضمون آن ستایش از امام و اعلام همبستگی ارتش با مردم انقلابی است. حسین پرتوی نقل می‌کند وقتی به مدرسه علوی رسیدم دیدم خلوت است. یک نفر هم از دفتر امور مطبوعاتی گفت همه عکاس‌ها را از این جا بیرون کنید. فهمیدم باید خبری باشد بچه‌ها که بیرون رفتند دیدم همافران داخل مدرسه شدند. به من گفتند اجازه نداری عکس بگیری. گفتم بگذارید یک عکس بگیرم که برای شما سندیت داشته باشد ولی طوری عکس می‌گیرم که صورت هیچ کس دیده نشود و به فرمانده آن‌ها گفتم اگر این عکس را بگیرم چطور می‌خواهید ثابت کنید که اینجا چه گذشته است. خلاصه ۲ نفر نظامی را کنارم گذاشتند که به محض این که یکی از پرسنل رویش را به دوربین کرد، به من اطلاع دهند تا عکس بگیرم. عکس که چاپ شد، بختیار گفت که عکس مونتاژ بوده ولی با تصدیق امام، همه شایعات، نقش بر آب شد.

بشنوید که این حرکت همافرها، اولین اقدام آنان برای همراهی با نهضت

نبوده است! عصر روز چهارم بهمن چند هزار نظامی و غیرنظامی پس از تظاهرات به سوی منزل آیت الله طالقانی رفتند. این افراد که شامل افسران، همافران و درجه‌داران نیروی هوایی و خانواده‌هایشان بودند که فریاد می‌زدند: ما پرسنل هوایی هستیم، ما منتظر خمینی هستیم.

جالب این جاست که آنان کارتهای شناسایی خود را بالای دست گرفتند و نشان دادند که ترسی از افشای اسامی شان ندارند.



۲۱ بهمن ۱۳۵۷

حق پیروز است.

ساعتی دیگر، متن اعلامیه امام، دست به دست می‌شود: «امروز، حکومت نظامی، خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه، به آن اعتنا نکنند. برادران و خواهران عزیزم! هراسی به خود راه ندهید که به خواست خداوند تعالی، حق پیروز است.» شهر را شوری دوباره پر می‌کند. مردم، حالا می‌دانند که باید ساعت‌ها در خیابان‌ها بمانند. شعاری که معلوم نیست اولین بار توسط چه کسی ساخته شده است، روی لبها جا می‌گیرد: «تا بختیار نمیره، کسی خونه نمیره»

در تهران، درگیری لحظه به لحظه اوج می‌گیرد. کلانتری‌ها، یکی بعد از دیگری یا به دست مردم می‌افتند و یا نیروهایشان ساختمان کلانتری را کاملاً تخلیه کرده، می‌گریزند. گروهی از ارتشیان انقلابی که یوسف کلاهدوز، هماهنگ کننده آن‌هاست، ۲۰۰ تانک را که برای سرکوبی مردم در نظر گرفته شده‌اند، از کار می‌اندازند. ارتش، فلج شده است و کودتا پیش از آغاز، شکست خورده است.

و بازهم از خاطرات خواندنی آن روزها بخوانید: ... ما یک بی سیم داشتیم که با آن، مکالمات ساواک را شنود می‌کردیم. آن روز بی سیم دست یکی از دسته‌های شهید محمد بروجردی بود و مکالمات میان پاسگاه دولت آباد و فرمانده منطقه را شنود می‌کردیم. مسئول پاسگاه مدام اعلام می‌کرد:

مردم دارند می‌آیند و فرمانده منطقه می‌گفت: اعلان خطر بده. بعد مسئول می‌گفت: مردم رسیدند، فرمانده منطقه گفت: تیراندازی کن. این دستورها ادامه داشت تا اینکه مسئول پاسگاه عصبانی شد و فریاد کشید: مرتیکه احمق! در اتاق امن خود نشسته‌ای و مدام دستور می‌دهی و شروع کرد به فحش دادن و ناسزا گفتن به مافوقش، تا اینکه پاسگاه به تصرف مردم درآمد.



۲۲ بهمن ۱۳۵۷

رژیم متلاشی شد!

و انقلاب پیروز می شود... الله اکبر

ژنرال هایزر در همین روز در یادداشتی می نویسد: پایان این داستان خوفناک و مهیب بسیار غم انگیز است! آمریکا دوست نزدیک و متحد ستبر و خوش بنیه اش را از دست داده است که می توانست منافع غرب را در خلیج فارس تأمین نماید. همین یک ضرر میلیاردها دلار برای آمریکا در برداشته است زیرا آمریکا مجبور شده است اقدامات امنیتی دیگری را برای سالهای آینده در نظر بگیرد. اما شاید تلخ ترین ضرر آمریکا، ضرری است که در ایران دیده است.



۲۳ بهمن ۱۳۵۷

بیدارتر شوید

رهبر انقلاب در قسمتی از پیام خود آورده است:

« من از ملت شریف و مبارز ایران تشکر می‌کنم. من از این وحدت کلمه‌ای که بین افشار ملت بوجود آمده است سپاسگزاری می‌کنم. من به این پیروزی که از برای ملت ایران پیدا شده است تبریک می‌گویم...»

اگر خدای ناخواسته اختلافات پیدا شوند معلوم نیست که ما به پیروزی نهایی برسیم. من به همه ملت توصیه می‌کنم که به همین نحو که تاکنون به وحدت کلمه خودشان ادامه داده‌اند از این به بعد هم ادامه دهند. همین طور که حس انسانیت و ملیت و اسلامیت در آنها بیدار شده، آن را بیدارتر نگه دارند و نگذارند این شعله الهی خاموش شود...

همه ملت باید دست به هم بدهند و هر کس در هر شغل، مقام و مکانی که هست، دست به دست ملت بدهد و با هم این بنای جدید را به پایان برسانیم، و یک ملت جدید و یک دولت جدید و یک بنای جدید که همه اسلامی باشد و همه انسانی باشد ما از سر بنا کنیم....

ما با مسلمین اهل تسنن یکی هستیم؛ واحد هستیم که مسلمان و برادر هستیم. اگر کسی کلامی بگوید که باعث تفرقه بین ما مسلمانها بشود، بدانید که یا جاهل هستند یا از کسانی هستند که می‌خواهند بین

مسلمانان اختلاف بیندازند. قضیه شیعه و سنی اصلاً در کار نیست، ما همه با هم برادریم. اقلیتهای مذهبی هم خاطر جمع باشند که ما اطمینان می دهیم به آنها که در این مملکت زندگی عادلانه و مرفهی خواهند داشت و مورد پشتیبانی ما هستند...»



چه بخوانیم؟

قبل از هر چیز و پیش از معرفی منابعی برای مطالعه، باید به این نکته اشاره کنم که جامعه هدف مخاطبان این نوشتار را نوجوانان و جوانان در نظر داشتم. امیدوارم در برقراری ارتباط با آنان موفق شده باشم. حالا هم برای این قشر، منابعی را معرفی خواهم کرد. و البته تأکید می‌کنم که این‌ها در حد بضاعت نویسنده است.

مجموعه کتاب‌های روز خدا

انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مجموعه کتاب‌های روزهای خدا را با محتوای آشنایی با وقایع روزهای انقلاب، منتشر ساخته است. متن نوشتاری این کتابها، داستانی و البته مستند است. این مجموعه گرچه برای گروه سنی د نوشته شده ولی برای نوجوانان و حتی جوانان مفید خواهد بود. در جدول زیر عناوین، نام نویسندگان و وقایعی که در این کتابها شرح داده شده است را ببینید:

عنوان کتاب	نام نویسنده	وقایعی که درباره آن در این کتاب خواهید خواند
آن جمعه	حمیدرضا شاه آبادی	حوادث ۱۷ شهریور
بیزبوشاهی استمبروخ	حمیدرضا شاه آبادی	قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن

و حرکت آغاز می شود	حمیدرضا شاه آبادی	قیام ۱۹ دی مردم قم
درود بر برادر ارتشی	حمیدرضا شاه آبادی	پیوستن ارتشی ها به انقلاب
آخرین هجرت	معجد ملا محمدی	هجرت امام خمینی از عراق به فرانسه
در طلوع آزادی	حمیدرضا شاه آبادی	وقایع ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷
زیر بارستم نمی کنیم زندگی	حمیدرضا شاه آبادی	راهپیمایی تاسوعا و عاشورای ۵۷
نماز سبز	حمیدرضا شاه آبادی	نماز عید فطر ۵۷
امام آمد	حمیدرضا شاه آبادی	
شاه رفت	حمیدرضا شاه آبادی	
نیمکتهای پاییزی	حمیدرضا شاه آبادی	۱۳ آبان ۵۷

مجموعه کتابهای روزهای انقلاب

در انتشارات سوره مهر نیز مجموعه کتابهایی با عنوان کلی روزهای انقلاب، منتشر شده است که هدف اصلی آن بازگویی وقایع انقلاب با زبان داستان و برای گروه سنی نوجوان است.

در جدول زیر عناوین برخی از کتابهای این مجموعه، همچنین نام نویسندگان و وقایعی که در این کتابها شرح داده شده است را ببینید:

عنوان کتاب	نام نویسنده	وقایعی که درباره آن در این کتاب خواهید خواند
کلکسیون پهلوی	علی مهر	قیام ۱۹ دی مردم قم
آخرین مرخصی	عقیل زرگر	اعلام همبستگی همافرها در ۱۹ بهمن
اذان بی موقع	سیدمهرداد موسویان	محرم ۱۳۵۷ و فریاد الله اکبر بر فراز بامها
جمعه سیاه	حسین نیری	کشتار مردم در ۱۷ شهریور

یحیی و یاکریم	محمدرضا شرفی خبوشان	۱۵ خرداد ۱۳۴۲
زمستان و چله‌ها	علی‌الله سلیمی	مقاله روزنامه اطلاعات و توهین به امام و عکس‌العمل مردم
یک نیم روز سوخته	پروین کاشانی زاده	سینما رکس آبادان
اولین مشق	میرشمس‌الدین فلاح	تصویب و لغو قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی
نوفل لوشاتو، پایان غربت	سیدمجید گل محمد	مبارزات سیاسی امام در پاریس
وقتی همه بیدار بودند	فاطمه قشمی	روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷
در کوی نیکنمایی	فاطمه فروغی	ورود امام
فرار شاهانه	داود امیریان	
یک جعبه شیرینی یک گلوله	معصومه سپهری	قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن
ملاقات در جنگل بلوط	جواد افهمی	کودتای ۲۸ مرداد
رو تن این تخته سیاه	هادی خورشاهیان	۱۶ آذر ۱۳۳۲

مجموعه کتاب‌های روایت‌های معتبر

انتشارت به نشر نیز علاوه بر دو مجموعه کتابها با عناوین کلی شاه فراری شده و در هوای انقلاب که داستانهای پیرامون حوادث انقلاب مخصوص گروه سنی نوجوان است، مجموعه یک روایت معتبر را هم منتشر ساخته است. در هر جلد از این مجموعه، درباره یک واقعه صحبت شده است. ناشر معتقد است این مجموعه برای بزرگسالان مناسب است.

در این مجموعه روایت‌های معتبری درباره این وقایع بیان شده است: (البته هر روایت در یک کتاب مستقل)

مأموریت‌هایز در ایران، مدرسه حقانی، شعارهای طنز ایام انقلاب، آتش

سوزی سینما رکس، انقلاب سفید، بهائیت در دوره پهلوی، حزب توده، قیام ۲۹ بهمن تبریز، انفجار دفتر نخست وزیری، چهار سرود انقلابی، حسینیه ارشاد، دولت بختیار، روابط ایران و مبارزان فلسطینی، سازمان مجاهدین خلق، شریف امامی و دولت آشتی ملی، شهید محلاتی، کمیته مشترک ضد خرابکاری، مدرسه رفاه، مسجد هدایت و همه پرسی جمهوری اسلامی.

مجموعه کتاب‌های دانستنی‌های انقلاب برای جوانان:

از دیگر نشرانی که در این زمینه فعالیت دارد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی است. این مرکز برای آشنایی جوانان با انقلاب اسلامی مجموعه کتابهای قطع پالتویی دانستنیهای انقلاب برای جوانان را منتشر ساخته است. در این مجموعه هم شرح وقایع انقلاب را خواهید یافت هم با زندگی مبارزان و رهبران نهضت اسلامی آشنا خواهید شد هم از زندگی عوامل حکومت پهلوی اطلاعاتی کسب خواهید نمود. در یکی از این مجلدات با عنوان روزهای سیاه، روزهای سپید، نویسنده به وقایع منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته است.

چند کتاب معرفی شده در باغ جیبی

نویسنده پیش از این در اثری که با عنوان باغ جیبی منتشر شده است در فصل مربوط به کتاب شناسی انقلاب اسلامی (از صفحه ۳۸۹ تا ۴۰۰ کتاب باغ جیبی) به معرفی چهار اثر با موضوع انقلاب اسلامی پرداخته است. این چهار اثر از این قرارند:

عنوان مطلب در کتاب باغ جیبی	عنوان کتاب	نام نویسنده	ناشر
جهت حرکت آینده ملت	کتاب انقلاب: فصل بیداری	محمدرضا زائری	دفتر نشر فرهنگ اسلامی

در خشت خام می دید	انقلاب اسلامی	علی ذوعلم	کانون اندیشه جوان
روایتی نوجوانانه	باد و کاه	محمدرضا بایرامی	نیستان
از هر چمن، گلی	به روایت اول شخص مفرد	بهزاد دانشگر	آرما



منابع

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مترجمان: کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیرشانه چی، تهران، نشر مرکز، چاپ دهم، ۱۳۸۵
- باقی، عمادالدین، بررسی انقلاب ایران، ج ۱، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰
- پاک نیا، امید، روزهای سیاه، روزهای سپید، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱
- پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، ۱۳۷۱
- حسینیان، روح الله، یک سال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵
- خلیلی، اکبر، گام به گام با انقلاب، ج ۱، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۰
- خمینی، سید روح الله، صحیفه نور، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹
- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، دایره المعارف انقلاب اسلامی ویژه نوجوانان و جوانان، انتشارات سوره مهر، ج ۱، تهران، چاپ ششم، ۱۳۹۱
- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، دایره المعارف انقلاب اسلامی ویژه نوجوانان و جوانان، انتشارات سوره مهر، ج ۲، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۱

- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، دایره المعارف انقلاب اسلامی ویژه نوجوانان و جوانان، انتشارات سوره مهر، ج ۳، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۴
- دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، ۱۰ جلدی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۷
- شاه آبادی، حمیدرضا، در طلوع آزادی، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- شیرخانی، علی، قیام ۱۹ دی ۵۹، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷
- شیرعلی نیا، جعفر، روایتی از زندگی و زمانه آیت الله سیدعلی خامنه ای، انتشارات سایان، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۴
- شیرعلی نیا، جعفر، روایتی از زندگی و زمانه آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی، انتشارات سایان، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۵
- شیرعلی نیا، جعفر، روایتی از زندگی و زمانه آیت الله سید محمد بهشتی، انتشارات سایان، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۷
- طلوعی، محمود، صد روز آخر، نشر علم، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۹
- طلوعی، محمود، خاطرات دو سفیر، نشر علم، تهران، ۱۳۷۴
- علی اکبری بایگی، علی اکبر، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴
- علیان نژاد، میرزا باقر، روزشمار انقلاب اسلامی، دوره ۱۴ جلدی، انتشارات سوره مهر
- قاسم پور، داود، خاطرات محسن رفیق دوست، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱
- قاسم پور، داود، دهه سرنوشت ساز (۱۲ بهمن ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷)، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۵
- گری سیک، همه چیز فرو می ریزد، ترجمه علی بختیاری زاده، انتشارات

- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴
- گلابدره ای، محمود، لحظه های انقلاب، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۵
- میردار، مرتضی، خاطرات حجه الاسلام علی اکبر ناطق نوری، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱
- هایزر، مأموریت در تهران، ترجمه علی اکبر عبدالرشیدی، انتشارات اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۸۲
- هایزر، رابرت، مأموریت مخفی در تهران، ترجمه محمدحسین عادل، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۶۵
- یزدی، ابراهیم، آخرین تلاشها در آخرین روزها، نشر قلم، تهران، ۱۳۶۳
- هفته نامه همشهری جوان، شماره ۲۰۱
- ماه نامه نسیم بیداری، شماره های ۸۰ و ۸۱

نقش‌های آجر